

نقد و نظر علمی

سید مهدی موسوی*

نگاهی به مشروطه ایرانی

نوشته ماشاءالله آجودانی

انقلاب مشروطه را سرآغاز ورود ایران به عصر مدرن نامیده‌اند و از این نظر که اندیشه حکومت، قانون و مردم، در این دوره شکل گرفت از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ اما علیرغم تمامی امیدهایی که به این حرکت بسته شده بود، مشروطه نتوانست راهی را که آغاز کرده بود به انجام رساند و در پایان نیز به استبداد سیاه رضاخانی انجامید.

در این میان در طول یکصد سالی که از نهضت مشروطه می‌گذرد، تحلیلهای، گزارشها و تفسیرهای بسیاری ارائه شده است و هر یک کوشیده است از مرئی و منظر خود به مشروطه بنگرد و هماهنگ با دیدگاههای خود آن را تحلیل کرده و به نتیجه دلخواه دست یابد. اما در لابلای انبوه تحقیقاتی که در مورد مشروطه انجام شده است، کمتر به اندیشه‌شناسی و تبارشناسی اندیشه‌های موجود در انقلاب مشروطه پرداخته شده است.

البته گاهی هم که نگاه اندیشه‌ای به قیام مشروطه شده است، مشحون به حب و بغضها بوده است و هر کس پیش از تحقیق به نتیجه دلخواه خود رسیده است. از این رو شاید کمتر

تحقیقی را بتوان یافت که بر مبنای روش منطقی و علمی به بررسی این پدیده اساسی در تاریخ معاصر ایران بپردازد.

یکی از مهمترین دلایلی که فقر کالبدشکافی اندیشه‌ای در مورد واقعه مشروطیت را بر ملا می‌کند، این واقعیت است که اکنون نیز پس از صد سال که از آغاز مشروطه می‌گذرد، همان پرسشهای رایج در آن زمان مانند رابطه دین و مدرنیسم، رابطه سنت و تجدد و یا دین و سیاست، کماکان با همان کیفیت در برابر ما خودنمایی می‌کنند. شاید گفته شود که وجود پرسشهای مشابه، دلیل بر عدم فعالیت علمی و اندیشه‌ای نیست، اما اگر نگاهی به پاسخ‌های ارایه شده در آن دوره و این زمان بیافکنیم، مشاهده خواهیم کرد که کمترین پیشرفتی در پاسخ به این پرسشها نداشته‌ایم و این نشانگر این واقعیت است که نتوانسته‌ایم بر دوش اندیشه گذشتگان بایستیم و بازار اندیشه را گرمی بخشیم و حداقل چند گام به جلو برداریم.

به عبارت دیگر، ما راویانی بوده‌ایم که به جز تحولات و رویدادها، اندیشه گذشتگان را نیز گزارش کرده‌ایم اما به صورت سطحی و بدون دخیل کردن تعقل و تدبر در تبارشناسی و ریشه‌یابی اندیشه‌ها.

بنابراین کسانی که از منظر اندیشه و تحولات آن به مشروطه نظر کرده باشند، اندکند، یکی از طراحان مباحث نظری مشروطه به طور خاص و عصر قاجار به طور عام، دکتر فریدون آدمیت است که کوشیده است افق نوینی از منظر تحلیل اندیشه‌های دوره یاد شده را در اختیار خوانندگان قرار دهد که این اثر نیز علیرغم وجود ضعفهای محتوایی، از نظر روشی، کار ارزشمندی است.

بعد از فریدون آدمیت، زنده یاد دکتر عبدالهادی حائری با طرح مباحثی مثل دو رویه تمدن بورژوازی غرب^۱ و یا تحلیل اندیشه‌های نائینی را تبارشناسی کرد و برخی از دیدگاه‌های او را متأثر از عبدالرحمن کواکبی دانست و برای نخستین بار یادآور شد که کواکبی هم خود متأثر از آنتونی الفیری^۲ نویسنده ایتالیایی بوده است.^۳ بعد از انقلاب اسلامی در گوشه و کنار کارهایی

۱. عبدالهادی حائری: دو رویه بورژوازی غرب، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳).

در زمینه مشروطه انجام شده است که هر چند بیشتر گردآوری و تألیف اندیشه‌ها هستند، اما ارزشمند هستند.

کتاب مشروطه ایرانی نوشته دکتر ماشاءالله آجودانی از جمله کتابهایی است که در سالهای اخیر پیرامون مشروطه به طبع رسیده است و ادعا دارد که در حوزه اندیشه توانسته است به تحلیل تازه‌ای در باب مشروطه و تحولات آن بپردازد.

این کتاب به واقع مجموعه مقالات نویسنده است که در نشریات خارج کشور چاپ شده است؛ این مقالات بخش‌های نوزده‌گانه کتاب یاد شده را تشکیل می‌دهند که علاوه بر این نوزده بخش، شامل یک پیشگفتار و یادداشت و نمایه است. این کتاب توسط نشر اختران در سه نوبت و نوبت آخر (۱۳۸۳) در شمارگان ۵۰۰۰ به چاپ رسیده است.

تلاش ما در این مقال بررسی این امر است، که آیا این تحقیق توانسته است، به راستی این واقعیت سرنوشت ساز را از منظر اندیشه‌ای، تحلیل و تفسیر نماید؟ و تا چه اندازه فرضیه نویسنده مطابق با واقع و مستندات است؟

آنچه توجه و بررسی و ارزیابی مطالب محتوای این کتاب را ضروری می‌کند، محتوای غیر علمی و آشفته آن است که بی‌شک می‌تواند در انحراف و بازخوانی وارونه تاریخ معاصر ایران مؤثر افتد. وجود مباحثی ناتمام و استنتاج‌های غیر واقعی و صرفاً در حد ادعا بدون ارایه هیچ مدرک و مرجع مناسب، از سویی از این کتاب کشکولی به وجود آورده پیرامون مباحثی مختلف از فقه و کلام و سیاست و فلسفه سیاست، تاریخ و ادبیات و... از سوی دیگر، بدون رعایت ضوابط یک فعالیت علمی، آن را به جزوات و نشریات وابسته به گروه‌های مختلف شبیه کرده است، که بر سراسر آن نگاهی ایدئولوژیک از یک سو و حمایتها و دشمنی‌های غیرمنصفانه از سوی دیگر سایه افکنده است.

اما مع‌الاسف به سبب خلأ موجود در این زمینه چنانکه به آن اشاره شد و از سوی دیگر تبلیغات مشکوک موجود این اثر توانسته است در شمارگان بالایی در کشور و خارج کشور به چاپ برسد.

دغدغه آجودانی در مشروطه ایرانی

نخستین پرسشی که در بررسی این کتاب مطرح می‌شود این است که نویسنده در این تحقیق به دنبال چه هدفی است و در پی پاسخ به چه پرسشی می‌باشد. به گفته خود نویسنده، پرسش اصلی نویسنده در این کتاب این است که چرا نهضت مشروطه در ایران شکست خورد و چه عواملی سبب شکست این نهضت گردید؟

در پاسخ نیز وی فرضیه‌ای دارد که با تمام توان می‌کوشد، خواننده را با خود هم‌راهی گرداند. و در این راه از هر روشی استفاده می‌کند، که همین امر به علمیت کتاب ضربه اساسی وارد کرده است.

اما با تمام این تلاشها پاسخ وی همان پاسخ کلیشه‌ای به این پرسش بدیهی است. پیام اصلی کتاب این است: مشروطه در ایران تقلیل داده شد، به عبارتی ایرانیان مشروطه را از گوهر اصلی‌اش تهی ساختند، به نظر وی آن چه در مشروطه ایران رواج داشت، نوعی طرز تلقی از بحث ولایت فقیه بود، و روشنفکرانی مثل ملکم خان در این تقلیل پیشگام بودند، آنان تلاش کردند از ابزار روحانیت برای پیشبرد مقاصد خود بهره‌برند، اما نتیجه به عکس شد.

در این مقاله مشروطه ایرانی از دو منظر مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرد: نخست از نظر روش شناختی که این کتاب از نظر روشی چه جایگاهی دارد و سپس به گونه اجمالی محتوای آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به سبب موضوعات بسیار در این کتاب و ادعاهای غیر علمی نقد محتوایی کامل این اثر نیازمند صفحات بسیار است.

مشروطه ایرانی و بحران روش

نخستین مشکلی که این اثر با آن روبه‌رو است، فقر روشی حاکم بر آن است؛ به گونه‌ای که با نگاهی اجمالی به فهرست مطالب از یک سو و مطالب مطروحه در فصول و بخشهای مختلف هیچ‌گونه نظم منطقی و سبک خاصی در تدوین مطالب مشاهده نمی‌شود. در نگاه اول به نظر می‌رسد، از نظر اسلوبی این اثر یا می‌تواند اثری تاریخی باشد که در سایه تحلیل پدیده‌ها و رویدادهای تاریخ مشروطه می‌کوشد تا به نتایج خاصی دست یابد و یا این که سیر اندیشه و

زیرساختهای اندیشه‌های مشروطه را مورد بررسی قرار دهد. به گونه‌ای که با تبارشناسی اندیشه‌ها از یک سو و تعریف مفاهیم و تبیین مبانی از سوی دیگر و با بررسی صحت و سقم اندیشه‌های حاکم بر جریان مشروطیت، فرجام مشروطیت را تفسیر نماید.

اما اگر به دقت بنگریم مشاهده خواهیم کرد که پارامترها و فاکتورهای هیچ یک از دو متد فوق در این تحقیق مشاهده نمی‌شود. خود آجودانی در این کتاب ادعا کرده است که تحول اندیشه‌ها را در آن، مورد بررسی قرار داده است که با واقعیت منطبق نیست.

الف) مشروطه ایرانی و خلأ روش تاریخی

تاریخ نگاری مدرن در گسست از اسطوره باوری سنتی، یکی از پدیده‌های دنیای جدید است که بر پایه‌ی بازخوانی انتقادی حوادث و جریانات گذشته و نشات گرفته از تجربیات عینی و آموخته‌های عقلانی به وجود آمده است. به بیان دکتر فریدون آدمیت: «مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدانگونه که وقوع یافته‌اند. یعنی نه کم و نه بیش. شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عوامل آنها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات، تأثیر داشته یا تعیین کننده بوده‌اند. و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل در تعقل تاریخی است و هدف همه این‌ها، آن است که گذشته قابل فهم و درک باشد»^۱.

از سوی دیگر در روش تاریخی، تمامی مطالب و فصول همانند رشته‌ای است که در راستای تحلیل یک واقعه تاریخی نقش مکمل را بازی می‌کنند و تمامی مطالب و محتوا در راستای تبیین یک واقعیت واحد است و آن در مورد ما جریان مشروطیت و علت عدم موفقیت آن است.

و مهمتر از همه در اسلوب تاریخی، مباحث باید ماهیت تاریخی خود را حفظ کنند، و حتی اگر اثری بر اساس تاریخ تحلیلی نگاشته می‌شود، باید فضای حاکم بر تمامی مجموعه، روش تحلیلی باشد، نه این که در بخشی از اثر از روش تحلیلی به روش روایی صرف، تغییر روش دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، انتظار می‌رود کتاب آجودانی که داعیه‌ی بازخوانی جنبش

مشروطیت را دارد، به پیروی از تاریخ نگاری مدرن و بدون حاشیه پردازی و شعرخوانی به بیان علل، عوامل، زمینه‌ها و کنش‌ها و ایده‌هایی پردازد که آن جنبش ملی را به وجود آورده‌اند. در حالی که تا صفحه ۳۶۲، به طور کلی مباحث پیش از مشروطه مطرح گردیده است، و فضای تقریباً حاکم بر کل این کتاب را نمی‌توان در راستای اثبات علمی فرضیه نویسنده دانست. در این کتاب خواننده با مجموعه‌ای از مفاهیم پراکنده، خاطرات، اشعار، معرفی کتاب روبه‌رو می‌شود که بیشتر از آن که به یک کتاب تاریخ‌نگاری انتقادی شباهت داشته باشد. کسکولی از یادداشت‌های پراکنده و سرهم بندی شده‌ای را عرضه می‌کند که خواننده را در دستیابی به موضوعی که عنوان این کتاب تداعی می‌کند - مسائل مشروطیت در ایران - سردرگم می‌کند. نویسنده برای این که نظر خود را به کرسی نشاند در کنار سایر مطالب کتاب، نگاهی هم به مشروطه افکنده است.

مشکل دیگر این که در روش تاریخی مدرن آنچه پیش از هر چیز مهم است، استمداد به صورت اجمالی و در حد نیاز از رویدادها و حوادث تاریخی برای مستند کردن تحلیل است، که متأسفانه باز در این کتاب چنین امری دیده نمی‌شود. اگر نگاهی به این کتاب بیافکنیم، گاه آنچنان مسایل ریز تاریخی که دخلی هم در تحلیل نویسنده ندارد در لابلای مطالب آورده شده است که خواننده احساس می‌کند این اثر در حقیقت مجموعه‌ای از مطالب منتخب از سایر منابع بدون کم و زیاد شدن است. وی در توجیه این امر ابراز داشته است:

«چنین کاری یعنی گشاده دستی در ارائه نقل و قولها، همان گونه که بعضی از دوستان به درستی نظر داده‌اند به ساختار کتاب لطمه زده است. این لطمه به ساختار کتاب راه از آن جهت روا داشته‌ام که خواننده کتاب نیاز چندان به رجوع به مأخذ و منابع نداشته باشد.» اما نویسنده از این مسأله غافل بوده است که چنین گشاده دستی موجب شده است، که بخش عمده‌ای از مطالب کتاب به بحثهای غیرضروری و نامربوط اختصاص یابد و گاه سیر منطقی بحث را کاملاً منحرف سازد.

مشکل دیگر در این اثر این واقعیت است که نویسنده به اسلوب تاریخی به این معنا که ماهیت مباحث همچنان در راستای روش تاریخی باشد، وفادار نمانده است و بسیاری از

فصول این کتاب اساساً ماهیت تاریخی ندارد. چنین امری سبب شده است که کتاب از یک‌دستی بیافتد و به جای پرداختن به یک موضوع خاص، کشکولی از موضوعات متنوع شود. البته ممکن است نویسنده‌ای از باب استناد مباحثی را آورده است که نیاز به تحقیق و مطالعه مبسوط دارد و خود موضوع مستقلی است و باید به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. چنین وضعیتی نه تنها بحث اصلی را ابتر می‌گذارد که سایر مباحث مطروحه را نیز با مشکل نقص و ناپختگی روبرو می‌کند.

این کتاب هر چند ادعای بازخوانی مشروطه و اثبات فرضیه که همان تقلیل مفاهیم مشروطه در ایران است را دارد، اما در فصول مختلف، گرفتار پراکنده‌گویی‌هایی شده است که هیچ ارتباطی به موضوع اصلی ندارد.

به عنوان نمونه وی در بخش دوم کتاب خود، موضوع «تلقی شیعه از حکومت» در بخش سوم «ولایت فقیه در عصر قاجار»، در بخش چهارم «وحدت تصوف و تشیع» و... را ذکر کرده است. حال اگر این فصول صرفاً در حد گزارش و بیان نظریه‌ها بود، چندان به سیر منطقی بحث خدشه وارد نمی‌کرد، اما با نگاهی به محتوای این فصول، به خوبی می‌توان دریافت که نویسنده در پی بحثی استدلالی و در پی نتیجه‌گیری‌های اساسی در تلقی شیعه از حکومت و یا وحدت تصوف و تشیع است. آن هم در صفحاتی اندک (تلقی شیعه از حکومت ص ۶۵۵). این در حالی است که هر یک از این موضوعات دارای مباحث بسیار گسترده و تخصصی می‌باشند و خود از نظر تقسیمات علمی در حوزه مباحث تاریخی شمرده نمی‌شوند، مبحث تلقی شیعه از حکومت بحثی فقهی و کلامی است و بحث ولایت فقیه نیز در چارچوب مباحث تاریخی نمی‌گنجد و نیازمند بحث مفصلی است. تصوف و تشیع نیز خود مباحث مبسوط و گسترده‌ای دارد. به عنوان نمونه دکتر عبدالهادی حائری در کتابی قطور تنها به نقش علمای ایرانی اشاره داشته و آن هم بیشتر اندیشه مرحوم نائینی را در مشروطه ویرایش مجدد نموده که وی نیز فرصت آن را نیافته است. حال چگونه نویسنده «مشروطه ایرانی» توانسته است این مباحث کلیدی در فهم و درک نهضت مشروطه را در یک اثر جمع نماید، امری شگفت آور است. البته این که تا چه اندازه نویسنده توانسته است این مباحث را دقیق بیان

کند، بحثی است که در نقد محتوا به آن خواهیم پرداخت.

در مجموع می‌توان گفت: این کتاب یک جنگ نوشتاری با مایه‌های شاعرانه است که هر چند به تعبیر نویسنده پایه‌ی اصلی آن بررسی تقلیل‌گرایی در مفاهیم مدرن به سنت است. اما از بحث درباره‌ی نظر شریعت در امور سیاسی و بحث ولایت در عرفان اسلامی و سنت ایرانی در امر حکومت در تاریخ و به خصوص عصر قاجاریه گرفته تا روایت چاپ نشدن مکتوبات آخوندزاده و محمد علی شاه و مشروطیت و تطبیق ناقص بخشی از رساله‌ی لالان ثقة الاسلام با تنبیه‌الامة نائینی و ایرادات بی مورد به تاریخ نگاری فریدون آدمیت و آمیختگی ادبیات منظوم به تاریخ نگاری و... را در خود جای داده است.

و در نهایت خواننده از جمع این همه مسائل گسترده که هر کدام می‌تواند موضوع چندین کتاب مستقل باشد و جای‌گیری آن‌ها در یک کتاب در حیرت می‌ماند.

البته وجود چنین فضایی بر مشروطه ایرانی چندان بعید هم به نظر نمی‌رسد، چه این که چنانکه گفته شد، این اثر مجموعه مقالات نویسنده در مطبوعات خارج از کشور است و مسلماً با فواصل زمانی موجود در تدوین این مقالات و اهداف مختلف از نگارش این مقالات، طبیعی است که میان این مقالات سیر منطقی تاریخی و اصلا رسته‌ای که بتواند مانند یک نخ تسبیح این مباحث را به نظم در آورد وجود ندارد.

خود نویسنده بر این ادعاست که نوشتن این اثر سه سال از وقت او را گرفته است، که این امر نیز نظریه بالا را تأیید می‌کند، چه این که وی احتمالاً در طول سه سال و با فواصل زمانی احتمالاً زیاد، این مقالات را نگاشته است و همین فواصل موجب شده است، رشته کلام از دست نویسنده خارج شود و نتواند موضوع را به صورت منطقی و بر پایه تحلیل تاریخی دنبال نماید.

به نظر می‌رسد نویسنده در تدوین این کتاب هیچ وقتی نگذاشته است، چه این که مقالات بدون بررسی‌های لازم که آیا واقعا همه در راستای تثبیت و تدوین فرضیه نویسنده است یا خیر، پشت سر هم آورده شده است، والا مباحث مشیرالدوله و مستشارالدوله و رشدیه و مدارس جدید و میرزا علی‌خان امین‌الدوله و افسانه ملکم و حتی بحث اجتماعیون عامیون چه

ارتباط مستقیمی با فرضیه نویسنده دارد که بخش عمده اگر نگوییم تمامی مطالب کتاب را به خود اختصاص داده است؟ شاید گفته شود که این مطالب زیربنای تفکرات حاکم بر مشروطه را تشکیل می‌داد، اما در این صورت نیز حاشیه بر متن و مقدمه بر ذی المقدمه غلبه کرده است.

ب) مشروطه ایرانی و خلأ روش بررسی تحولات اندیشه‌ای

از مقدمه و فرضیه نویسنده کتاب این گونه استفاده می‌شود که وی کوشیده است سیر اندیشه را در عصر مشروطیت مورد بررسی و کنکاش قرار دهد. به این معنا که زمینه‌های فکری و هرمنوتیکی برداشتهای مختلف از مشروطه را تبیین کند که چه عوامل اندیشه‌ای موجب شد که تقلیل‌گرایی در میان رهبران این حرکت اعم از روحانیون و روشنفکران به وجود آید؟ خواننده نیز در وهله اول همین انتظار را از این کتاب دارد، که علل و زوایای اندیشه‌ای را برای او روشن کند، که چرا مثلاً روشنفکران، مشروطه را این گونه تفسیر کردند و یا روحانیون از مشروطه چنین تلقی داشتند؟ زیرساختهای فکری و اندیشه‌ای آنان کدام بود و چرا چنین شد؟

ناگفته پیداست که اگر قایل شدیم روش نویسنده در این کتاب بررسی تحولات اندیشه‌ای است، مباحث، بیشتر انتزاعی و عقلی می‌شود و نقش رویدادها و تحولات تاریخی تا حد صرفاً مستندات و شواهد کاهش می‌یابد. در این روش دیگر ملاک، تحلیل تاریخ نیست بلکه ملاک، تحلیل تاریخ سازان است. معیار و مناط، بررسی و کالبد شکافی شخصیتها و اکتورهای تاریخی است که آنان در ظرف زمان خود چگونه می‌اندیشیدند؟ به چه می‌اندیشیدند؟ و چرا چنین می‌اندیشیدند؟ و مشکلات و معایب این اندیشیدن چیست؟

اما آنچه این روش را دشوار می‌کند، تعریف و تبیین مفاهیم و مبانی است. به این معنا که اگر محقق در پی بررسی و تفسیر تحولات اندیشه در یک مفهوم خاص است، لزوماً باید پیش از تحلیل سیر اندیشه‌ها، مفهوم و مفاهیم ذی ربط را به صورت شفاف و دقیق تبیین کند، به گونه‌ای که در ذهن مخاطب تصویری شفاف از مفهوم یا مفاهیم مورد نظر به وجود آید و

سپس تحولات اندیشه‌ای در مورد مفاهیم مورد نظر بررسی و تحلیل گردد.

در این میان اگر بخواهیم مشروطه ایرانی را از نقطه نظر روش تحولات اندیشه‌ای مورد ارزیابی قرار دهیم، نخستین چالشی که در برابر این اثر خودنمایی می‌کند، فقر مفهومی و اندیشه‌ای است. به عبارت دیگر در این کتاب مفاهیم در ابتدا روشن نشده‌اند، بالاخره این مشروطه‌ای که مفاهیم آن دچار تقلیل شده است، خود چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ به عبارت بهتر از منظر روش‌شناسی، مهم‌ترین نقدی که بر این کتاب باید وارد کرد، این است که کتاب از تعاریف و مفاهیم تهی است، معلوم نیست بنیاد بحث بر چه مبنایی بنا شده است؟ وقتی نویسنده از تقلیل مشروطه سخن به میان می‌آورد، علی‌القاعده خواننده انتظار دارد دریابد پس مشروطه واقعی کدام بود؟ مبنای آن مشروطه چه بود؟ و از نظر مبانی و مبادی چه تمایزات و تناقضاتی بین مشروطه ایران و مشروطه غرب وجود داشت؟ به همین سیاق نویسنده تعریف خود را از این‌که دین چیست؟ قلمرو آن کدام است؟ و چرا مشروطه با یک نظام دینی در تعارض و تقابیر است؟ مشخص نمی‌کند. از سوی دیگر در روش تبیین تحولات اندیشه‌ای، نکته دیگری که اهمیت دارد، حالت تعقلی حاکم بر آن است. به این معنا که گزینه‌های موجود باید به مخاطب عرضه شود و این مخاطب است که با درک و تعقل خود مسیر اندیشه صحیح را مشخص می‌کند، این در حالی است که در سراسر کتاب نویسنده کوشیده است با تمسک به هر وسیله‌ای اعم از شعر، قطعه تاریخی، بدگویی و... حرف خود را به کرسی بنشاند و مخاطب را مجاب کند.

به عبارت دیگر جای نظریات رقیب در این اثر خالی است و تنها یک نظریه که همان فرضیه نویسنده است حق جولان دارد.

روش عقلی بیشتر از براهین عقلی کمک می‌گیرد که متأسفانه این امر نیز در کتاب مشروطه ایرانی دیده نمی‌شود. نویسنده مجال تعقل و تدبر را به خواننده خود نمی‌دهد و تنها تلاش وی مجاب کردن خواننده است و بس.

در مجموع می‌توان گفت که این کتاب هر چند ادعای بازخوانی اندیشه‌ها و ریشه‌یابی اندیشه‌ای تقلیل‌گرایی را دارد، اما با توجه به آنچه گفته شد، ویژگی‌های یک تحقیق تحولات اندیشه‌ای را ندارد.

ج) مشروطه ایرانی و خلأ روش تاریخی نگاری روایی

می‌دانیم که در میان روشهای موجود در تاریخ نگاری، تاریخ نگاری روایی^۱ از نظر روش با سایر روشها متفاوت است و صرفاً نقل حوادث و رویدادها با حفظ امانت و صداقت است. امری که امروز به عنوان مواد خام تاریخ نگاری از آن استفاده می‌شود، شاید این توهم به وجود آید که اگر مشروطه ایرانی از نظر اسلوب و روش تحلیلی نیست، اما می‌توان آن را کتابی در راستای تاریخ نگاری روایی شمرد.

اما این ادعا نیز با مشکلی جدی مواجه است. هر چند این کتاب مملو از منابع و رویدادهای مختلف است و نشانگر این واقعیت است که نویسنده نسبتاً اشراف خوبی بر منابع مشروطه داشته است، اما روش تاریخ نگاری روایی نیز خود ضوابط و معیارهایی دارد که در این اثر دیده نمی‌شود.

در این اثر پیوستگی و توالی میان رویدادها و حوادث تاریخی مشاهده نمی‌شود. فلاش‌بکهای مکرر نویسنده در وسط حوادث به گذشته، و عدم توجه به توالی و ترتیب وقوع رویدادها، مشکل اساسی این تحقیق است. به عبارت دیگر خواننده پس از خواندن این کتاب، تصویر شفافی از مشروطه در ذهنش نقش نمی‌بندد و خود را در پایان با مشتکی حوادث و رویدادهایی روبرو می‌بیند که از نظم و ترتیب منطقی برخوردار نیست و سر درگم می‌ماند که بالاخره این مشروطه از کجا آغاز شد و به کجا ختم شد، و چه حوادثی موجب پیدایش حرکتی به نام مشروطه گردید؟

در پایان باید گفت که مشروطه ایرانی از نظر روشی در قالب هیچ روش خاصی نمی‌گنجد و صرفاً مجموعه‌ای از نقل قولها، اشعار، اسناد مربوط به دوران مشروطه و استنتاج‌های غیرمنطقی نویسنده می‌باشد.

از سوی دیگر از آنجا که موضوع کتاب واحد نیست و علاوه بر تاریخ مشروطه، به مباحث کلامی، عقلی، عرفانی، ادبیات، فقهی و... پرداخته شده است، می‌توان آن را کشکولی نامید که مطالب مفیدی برای تحقیق در آن وجود دارد، هر چند به نظر می‌رسد که نویسنده در تدوین این اثر از منابع دست دوم بیشتر استفاده کرده است.

مشروطه ایرانی گرفتار نگاه ایدئولوژیک

یکی دیگر از مشکلات روش شناختی مشروطه ایرانی، نگاه ایدئولوژیک نویسنده به مباحث است. اگر نگاهی به محتوای این اثر بیافکنیم، به خوبی مشاهده خواهیم کرد که در تمامی استنتاج‌ها نگاه ایدئولوژیک و سیاسی بر مباحث سایه افکنده است و نویسنده همانند محقق بی‌طرف که تلاش می‌کند، با نگاه علمی به کالبد شکافی و تحلیل اندیشه‌ها بپردازد، مباحث عاری از نگاه مغرضانه مطرح نکرده است. به عبارت دیگر کتاب مشروطه ایرانی، در حقیقت، کتابی است که حاکی از یک نوع نگرش و تفکر خاص در مشروطه و آن هم انفکاک کامل دین و سیاست و یا عرف و دین است. اما هرچند یک نویسنده بی‌شک خود دارای نظر خاصی است، اما در یک اثر علمی نگاه طرفدارانه و مغرضانه به سایر اندیشه‌ها آن هم در قالب گفتاری و نه در قالب استدلال و شواهد و اسناد، امری است که به دور از متدهای رایج علمی است.

به نظر می‌رسد، همان‌گونه که خود نویسنده نیز متذکر شده است، این اثر رنگ و بوی غربت دارد و ایستارها و ذهنیتهای نویسنده نسبت به شرایط موجود و نظام حاکم بر ایران، در ایجاد این نگاه ایدئولوژیک به یک مسأله کاملاً علمی مؤثر بوده است و این احتمال با مقایسه‌هایی که گاه خود نویسنده در لابلای مطالب انجام می‌دهد تقویت می‌شود.

چنین فضایی پیش از آن که اثر را به یک اثر علمی تشبیه کند، شبیه به یک اثر سیاسی وابسته به احزاب و گروه‌ها کرده است، که نویسنده کوشیده است با روشهای غیرمنطقی و صرفاً جهت‌مجاب کردن خواننده از طریق قلم‌فرسایی - که تخصص نویسنده نیز در همین راستا است - و تحریک احساسات و عقاید، نظر خود را به خواننده تحمیل نماید و یا حداکثر می‌توان گفت که نویسنده این اثر را نه برای محافل علمی و محققین، بلکه برای مخاطبین عام برای بهره‌برداری‌های سیاسی نگاشته است.

محتوا

آنچه در نقد روشی مشروطه ایرانی گفته شد، تا حدودی ضعفهای محتوایی این اثر را نیز

برملا می‌کند. اما در مجموع مطالب این اثر را می‌توان از دو منظر مورد نقد و بررسی قرار داد: محتوا و فرضیه اصلی کتاب.

الف) محتوا

این کتاب از نظر محتوا از دو فصل اصلی با نامهای «قدرت حکومت» و «از دفتر روشنفکری» تقسیم شده است که هر یک از این فصول نیز دارای بخشهای مختلفی است. بخش اول این اثر بررسی جایگاه و نقش روحانیون است که به نظر می‌رسد با توجه به موضوع باید در باب مشروطه باشد که این گونه نیست و بیشتر مباحث کلی و ناقص است و بخش دوم نیز مربوط به روشنفکران است که این بخش نیز بیشتر - اگر نگوییم کلاً - به بررسی وضعیت روشنفکران قبل از قیام مشروطه پرداخته است.

۱. مشروطه ایرانی و انحراف از موضوع

نخستین مشکل اساسی مشروطه ایرانی، خارج بودن اعظمی از آن - اگر نگوییم همه آن - از موضوع است. موضوع کتاب همان‌گونه که از نام آن پیداست و آن‌گونه که خود آجودانی در مقدمه به آن اشاره می‌کند، بررسی و بازخوانی اندیشه‌های موجود در مشروطه و کلا شناخت ماهیت و حقیقت مشروطه در ایران است؛ اما با نگاهی به محتوای کتاب به سادگی می‌توان دریافت که بخش معظمی از این اثر اصلاً ارتباطی با مشروطه ندارد. لاقلاً می‌توان گفت تا ص ۳۲۶ کشکولی از مباحث مختلف است غیر از مشروطه. مباحثی از قبیل: تلقی شیعه از حکومت (صص ۵۵ - ۶۵)، ولایت فقیه در دوره قاجار (صص ۶۵ - ۶۹)، وحدت تصوف و تشیع (۶۹ - ۷۳)، مجتهدان طرفدار نظریه ولایت فقیه (صص ۷۳ - ۹۷)، روحانیون و قدرت و روشنفکران و آزادی (صص ۹۷ - ۱۳۵)، اندیشیدن و آزادی (صص ۱۳۵ - ۱۶۵)، ملت و دولت (صص ۱۶۵ - ۱۷۷)، ملت و ملی (۱۷۷ - ۱۸۹) اختلاف ملت و دولت (صص ۱۸۹ - ۲۱۱).

بخش دوم این اثر از دفتر روشنفکری نیز مانند بخش اول ارتباطی با جریان مشروطه ندارد؛ در قلمرو ترس، مشیرالدوله، مستشارالدوله، رشیدی و مدارس جدید، میرزاعلی‌خان

امین‌الدوله، افسانه ملکم، در جست و جوی اصلیت مشروطه، بحران تجدد، اجتماعیون عامیون.

وی در بخش در قلمرو ترس، تمام تلاشش اثبات این امر است که زمینه ظهور اندیشه‌های جدید در ایران نبوده است البته پیش از دوران قاجار، و جالب این که در این بحث نیز مواردی را بسیار تفصیلی بیان می‌کند که باز ارتباط مستقیمی به همین موضوع نیز ندارد. به عنوان نمونه در همین بحث به صورت بسیار مبسوط به بحث سیر حکمت و فلسفه در ایران می‌پردازد و به طور کلی قسمت عمده این بخش را صرفاً مثالهای متعدد و طولانی به خود اختصاص داده است.

بخش بعدی مربوط به مشیرالدوله است که وی شخصیتی است که بیش از ۲۰ سال قبل از آغاز مشروطیت از دنیا رفته است. و جالب این که بخش عمده‌ای از این فصل به جای این که به موضوع وی بپردازد، بحث در مورد مکتوبات و نامه‌های آخوندزاده و دیدگاههای او و علل عدم توفیق در چاپ آنهاست. و از عجایب روزگار دفاع او از مشیرالدوله در قرارداد ننگین رویتر می‌باشد!! و می‌گوید با مرگ او دفتر قانون خواهی نیز بسته شد که این ادعا نیز خود، اول بحث است.

بخش دیگر مربوط به مستشارالدوله است. این شخصیتی است که حضور در جریان مشروطه ندارد و اساساً به نظر می‌رسد یاد از او جهت رفع اتهام از وی نسبت به وابستگی او به جریانهای فراماسونری است. وی در این بخش پیوستن او به فراماسونری را از سر اخلاص می‌داند و به جنگ جلال آل احمد و... می‌رود.

از همه عجیب‌تر ماجرای مدارس رشدیه است. که واقعا ربط آن به جریانات مشروطه مبهم است و ربط دادن آن تنها از دست شخصیتی مانند نویسنده این کتاب بر می‌آید و جالب این که به جای آن که ربط آن با جریانهای فکری مشروطه مشخص شود بیشتر به تصحیح تاریخ و یا داستانهای مختلف تاریخی آن هم به صورت مبسوط اختصاص یافته است.

بخش بعدی اختصاص به میرزاعلی خان امین‌الدوله دارد که از قضا وی نیز دو سال قبل از فرمان مشروطیت از دنیا می‌رود و باز نقش وی در جریانات فکری مشروطه در حاله‌ای از

ابهام فرو می‌رود.

بخش بزرگی از این کتاب نیز به میرزا ملکم خان اختصاص دارد که با عنوان افسانه ملکم آورده شده است که وی نیز دست بر قضا تنها دو سال از مشروطه را درک کرد. در این بخش نیز تمام تلاش، اعاده حیثیت برای ملکم به بهای بی‌اعتبار کردن شخصیت‌های علمی همانند آدمیت و حامد الگار است.

تنها می‌توان گفت که ۵۰ صفحه آخر این کتاب مربوط به مشروطه و جریان مشروطه می‌باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، محتوای این کتاب نه تنها در راستای موضوع اصلی این کتاب، بلکه اصولاً دارای موضوع خاصی نیست و مجموعه‌ای کَشکول‌گونه از تاریخ معاصر ایران و آن هم به صورت آشفته‌گویی است، که مسلماً بخش عمده‌ای از آن نیز قابل بحث و مخدوش است که خواهد آمد.

البته شاید گفته شود آنچه نویسنده در این صفحات آورده است، هر چند ارتباط مستقیم با مشروطه ندارد اما بسترهایی است که مشروطه در آن شکل گرفته‌اند.

اولاً این ادعا که آنچه نویسنده آورده است، بسترهای به وجود آورنده نهضت مشروطه باشند، مورد بحث است، و ثانیاً مطالبی که عمدتاً در این کتاب آمده است، نهایتاً می‌توانند در حد یک مقدمه برای نهضت مشروطه تلقی شوند نه بیشتر و آن هم در یک فصل به عنوان پیش‌درآمدی بر مشروطه. با توجه به عنوان کتاب و آنچه نویسنده ادعا کرده است، بی‌شک باید کتاب به متن مشروطه و علل بازخوانی‌های به تعبیر او اشتباه و جریان‌های فکری موجود در آن پردازد، نه بحثی را پیرامون سنت و تجدد از ابتدا شروع کند و مباحث پراکنده‌ای را که دخلی به مشروطه ندارد پشت سرهم بیاورد.

۲- مشروطه ایرانی و انبوه موضوعات ناتمام

عدم پرداختن به موضوع اصلی کتاب سبب شده است که این کتاب شامل موضوعات مختلفی شود که در کنار هم آورده شده است. موضوعاتی که از نظر علمی دارای حوزه‌های متفاوت و

متغایر از یکدیگرند و طبیعتاً نمی‌توانند در یک اثر - آن هم با موضوع مشخص - کنار یکدیگر بنشینند. در این کتاب از مباحث سنت و تجدد گرفته تا مباحث و مبانی فقهی ولایت فقیه در نگاه شیعه، و مباحث عرفان و تصوف و تاریخچه آموزش و پرورش در ایران و بررسی و نقد کتابهایی با موضوعات مختلف و توضیح و تفسیر مفاهیم سیاسی از قبیل دولت و ملت و ملی و... تک‌نگاری‌هایی پیرامون شخصیت‌های مختلف و نقد به فضای کنونی جامعه در قالب بررسی مشروطیت آورده شده است. اغتشاش حتی در فصل‌بندی کتاب موج می‌زند و فضاها کاملاً به هم آمیخته است، حیدر آملی سهروردی، ملاحمد نراقی، شیخ فضل‌الله نوری، یوسف‌خان مستشارالدوله، میرزاملکم خان ناظم‌الدوله و کثیری دیگر در کنار هم نشست‌اند بی‌آنکه برخی از آنها اصلاً از نظر فکری و یا حوزه اندیشه‌ای با یکدیگر تجانس و ارتباطی داشته باشند.

۳- مشروطه ایرانی و فقر محتوا

وجود موضوعات بسیار، نخستین مشکلی را که برای این اثر به وجود آورده است، سطحی بودن مباحث و غیرعلمی بودن آنهاست. چه این که به عللی همانند عدم تخصص نویسنده در موضوعات مثنوی که وارد شده است و از سویی محدودیت منابع یا عدم آشنایی نویسنده با منابع، موجب شده است که موضوعات مطروحه، بسیار سطحی و غیر علمی جلوه کنند.

در بحث ایشان پیرامون تلقی شیعه از حکومت، بدون اغراق می‌توان گفت آنچنان آسمان به ریسمان بافته شده است که نمونه آن را در کمتر اثری می‌توان یافت و این نیز به علت عدم آشنایی وی با کلام شیعی و یا مبانی شیعه در امر امامت است.

وی در این اثر، مفهوم امامت را مفهومی ایرانی می‌داند که در شیعه رسوخ کرده و معنایش همان فره ایزدی در شاهنامه است. اما غافل از این که مبحث امامت و رهبری شیعی از نقطه نظر تاریخی قبل از ورود اسلام به ایران آغاز شد و ریشه آن به همان زمان پس از رحلت پیامبر (ص) باز می‌گردد. درست پس از رحلت رسول خدا بود که دو نظریه شکل گرفت. نظریه انتخاب و نظریه انتصاب و این در حالی بود که اصلاً اسلام به ایران وارد نشده بود و در دوران

عمر خلیفه دوم (دهه بیست هجری) است که اسلام به ایران وارد می‌شود در حالی که دعوی خلافت و امامت مربوط به وفات پیامبر است (سال ۱۳ هجری).

از نظر کلامی نیز تمامی مبانی امامت و رهبری شیعه مشخص و مشهود است. آیات قرآن از قبیل آیه تطهیر، آیه اولی الامر، و... در میان روایات، روایت ثقلین، سفینه، و... در میان براهین عقلی برهان لطف، لزوم عقلی نصب وصی، سیره عقلا و... همه ریشه‌های اعتقادی مفهوم امامت هستند که متأسفانه آقای آجودانی به علت عدم تخصص در این امر - چون در رشته ادبیات باستانی ایران تخصص دارد - توجه نکرده است. از نظر فلسفه سیاسی نیز تلقی شیعه در منابع مختلف به دقت مورد بررسی قرار گرفته است.^۱ و جالب این که در این بحث، مباحث فلسفه سیاسی، کلام، تاریخ روایی خلافت، فلسفه، عرفان و... با تمام حواشی و شاخه‌ها مطرح شده است و انسان درمانده می‌شود که بالاخره مؤلف از چه بعد و از چه زاویه‌ای خواسته است به مسأله امامت بنگرد.

و جالبتر این که هنگامی که نظریه امامت را برگرفته از فرهنگ ایران باستان می‌داند، هیچ مدرک و منبعی برای این گفته خود ذکر نمی‌کند و صرفاً استشهاداتی را می‌آورد که در آنها چیزی شبیه مفهوم امامت شیعه در فرهنگ ایران باستان نیز وجود داشته است. و سپس همین نگاه را به مفهوم ولایت فقیه نیز تسری می‌دهد که بررسی ناصحیح از مفهوم ولی در عرفان و تصوف ایرانی است، که غیر علمی و غیرفنی بودن این نظریه نیز نیاز به توضیح ندارد.

به نظر می‌رسد که نویسنده با توجه به تخصصی که در امر ادبیات دارد، تحت تأثیر

۱. به طور مثال بنگرید به: شرح محمد لاهیجی: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، (تهران، انتشارات محمودی، ۱۳۳۷)؛ نیز: شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، به کوشش سیدجلالدین آشتیانی، (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۰۴۵ق)؛ در مورد ریشه‌های نظریه ولایت فقیه و مبانی آن نک: حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی، جلد اول، دولت و حکومت، ترجمه و تفریر محمود صلوتی، (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷)؛ نظریه ضرورت تشکیل حکومت اسلامی منحصر به تشیع رسمی نیست و کسانی دیگر هم به آن پرداخته‌اند، به طور مثال نک: حیدر علی قلمدران: حکومت در اسلام، (قم، بی‌جا، بی‌تا)؛ در مورد مبانی چالش‌های عرفا با فقها بنگرید به: داریوش آشوری: هاتری کورین؛ آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، (تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۷۱).

دانسته‌های خود، کوشیده است برای هر مطلبی از دل تاریخ باستان منبعی به دست آورد. اما غافل از این که در پس تمامی این مباحث، انبوهی از نظریات قرار دارد که بدون اشراف به آنها و تبیین آنها نمی‌توان به واقعیت دست یافت.

وی سپس در فصل بعد مبنای بحثش را بر اساس استنتاج قبلی قرار می‌دهد و در ولایت فقیه در دوره قاجار به این نتیجه می‌رسد که ولایت فقیه نیز ریشه در مفهوم ولایت در عرفان ایرانی اسلامی و ولایت عرفا دارد که بعدها توسط مرحوم ملا احمد نراقی و... بد تعبیر شد و به معنای ولایت فقیه درآمد. در اینجا نیز وی متأسفانه به علت عدم آشنایی با منابع و آراء، به بی‌راهه رفته است و تنها دلیل، این که نراقی در نظریه ولایت فقیه از صوفیه الهام گرفته است. و جالب این که پس از آن که نتیجه‌گیری خود را می‌کند، اظهار تعجب می‌کند که چگونه فقیهان از صوفیه الهام گرفته‌اند درحالی که با آنها به شدت مخالفند! به عبارت دیگر از شاهدی که علیه ادعای اوست، به نفع خودش استفاده کرده است.

این در حالی است که در کتاب «عواید الایام» نراقی و دیدگاههای میرزای قمی در «جامع الشتات» و مرحوم کاشف الغطاء به تفصیل ریشه‌های فکری ولایت فقیه بیان شده است و از ادله نقلی تا دلایل عقلی را به تفصیل بیان کرده‌اند و به راستی خیلی جالب که نوسنده در حالی که علمای مذکور مبنای و دلایل نظریات خود را به تفصیل بیان کرده‌اند، آنها را بر نمی‌تابد و تنها به سبب شباهتی که هیچ فردی نیز به آن ملتزم نشده و فقط خود ایشان به این نکته رسیده است، قایل به این نظریه غیر علمی شده است!!

در مجموع باید گفت که از ابتدا متأسفانه ایشان به علت عدم رعایت روش و اسلوب علمی، راه به ناکجا آباد برده است و بر همین شالوده کج نیز سایر نظریات خود را مستحکم کرده است و جالب این که در مواردی نظر داده است که تقریباً نسبت به نادرست بودن آن در میان اهل علم، اجماع وجود دارد.

بار دیگر باید گفت چنین دیدگاههایی، اگر نگوییم نگاه مغرضانه ایدئولوژیک است، بلکه به علت عدم آشنایی با مبنای کلامی شیعه در امر امامت و حکومت و خلط میان فلسفه سیاسی، مباحث کلامی و مباحث تاریخی و مشکلات روش شناختی موجود در این اثر است.

ب) فرضیه اصلی مشروطه ایرانی

یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران، بی‌تردید دو جناح قدرتمند روحانیون و روشنفکران بوده‌اند و هر یک نیز نقش خاصی در روند حوادث و جریانهای فکری ایجاد کرده‌اند. در تاریخ معاصر ایران، همواره در رویدادهای مهم، حضور این دو قشر دیده می‌شود. مشروطه نیز از رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران است که به گفته تمامی محققان، رهبران آن دو گروه روشنفران و روحانیون بودند. از یک سو روشنفکران، زمینه ورود مفاهیم جدید را به فرهنگ سیاسی جامعه فراهم کردند و از سوی دیگر روحانیت به سبب اعتمادی که مردم به آنها داشتند، قوه محرکه این حرکت و وظیفه بسیج مردم را به عهده داشتند. هر چند در برهه‌های بعد شاهد حضور اندیشه‌ای روحانیون نیز در این حرکت هستیم.

در این میان مشروطه ایرانی کتابی است که یکی از اهداف اصلی خود را بررسی نقش و جایگاه این دو جریان فکری قرار داده است. وی روحانیون را در این کتاب مرکز قدرت و روشنفکران را مرکز آزادی شمرده است و به همین سبب نیز کتاب را به دو بخش تقسیم می‌کند. «قدرت و حکومت» و «از دفتر روشنفکری». او با این نظریه که در دوران قاجار روحانیت رفته رفته بر قدرت خود افزودند، آنان را کانون قدرت و خشونت می‌پندارند و افرادی از قبیل مشیرالدوله، مستشارالدوله و رشیدیه و ملک‌خان را در ردیف آزادیخواهانی می‌شمارد که همواره در فشار اختناق و زور ناشی از قدرت روحانیون، نتوانسته‌اند مفهوم آزادی را در جامعه گسترش دهند. در این میان گاه بدیهیات آنچنان وارونه جلوه داده شده است که هر فردی که با تاریخ معاصر ایران اندک آشنایی داشته باشد، نیز شگفت‌زده می‌شود.

در مجموع این نظریه از دو مشکل اساسی رنج می‌برد نخست از نظر تئوریک و دوم از منظر واقعیت‌های تاریخی.

اولاً آنچه را نویسنده هرگز درک نکرده و یا نخواست است به آن توجه کند، منشأ قدرت روحانیت است. به عبارت دیگر منشأ قدرت در مورد روحانیون در ایران، اقتدار است. هرگز مشاهده نشده است که عالمی دارای قشون نظامی باشد و یا از امکانات تسلیحاتی برخوردار باشد، بلکه همواره حمایت و جایگاه معنوی و پایگاه مردمی آنان موجب قدرت آنان شده است

و این امر نیز ریشه در فرهنگ و اعتقاد مردم ایران دارد و بی‌شک هرگونه تحلیلی که این اعتقاد و ویژگی را در بررسی جامعه ایران نادیده بگیرد به بیراهه خواهد رفت. جالب آن است که به گفته خود مؤلف، روشنفکران آن دوره آن قدر شم سیاسی داشته‌اند که برای پیشبرد اهدافشان، نیت خود را هماهنگ با اعتقادات مردم جلوه دهند اما نویسنده از این نکته غافل بوده است.

از سوی دیگر نویسنده در طول تاریخ معاصر ایران کدام حرکت را می‌تواند بیابد که روحانیت در آن به عنوان محرک اصلی عمل نکرده باشد. اصلاً روشنفکران نیز در سایه بسیج عمومی روحانیون توانسته‌اند اندیشه‌های روشنفکرانه خود را ترویج کنند. به عنوان نمونه اگر روحانیت و قدرت او نبود، نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و..... اصلاً شکل نمی‌گرفت و روشنفکران فرصتی برای ابراز دیدگاهها و فعالیت پیدا نمی‌کردند. واقعا عمل وقیحانه وارونه جلوه دادن تاریخ آنچنان به سادگی انجام می‌شود و بدیهیات وارونه جلوه داده می‌شود که روحانیتی که مبارزات آن بر ضد استعمار و خفقان دولتهای حاکم صفحات تاریخ را پر کرده است عوامل خشونت شمرده می‌شوند، اما افرادی که بی شک و شبهه، عوامل و ایادی استعمار و مصداق کامل الیناسیون بوده‌اند مدافع آزادی و قراردادهای ننگینی از قبیل رویتر نیز برای دفاع از این اندیشه توجیه و ترمیم می‌شود.

بهتر آن بود که نویسنده قبل از آن که این تقسیم بندی کلی را بیان کند، حداقل نگاهی به مطالبی که خود وی نسبت به نگاه روحانیت شیعه به حکومت آورده است می‌اندخت و به سادگی متوجه می‌شد که برخلاف توهم وی، روحانیت شیعه بیش از هر گروه دیگری بهای آزادی و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی را پرداخته است و همواره برخلاف روشنفکرانی که نویسنده از آنان به عنوان آزادیخواهان یاد می‌کند و در محافل خصوصی مشکل و دور از دردها و رنجهای مردم بوده‌اند، پناهگاه و ملجا مردم بوده‌اند.

مشکل نویسنده در این کتاب این است که هر قدرتی را بد تلقی کرده است، اما غافل از آن که قدرتی که بر پایه زور نباشد و از سرچشمه اقتدار ریشه بگیرد و خواست مردم باشد، بسیار مطلوب است.

نکته دیگر که در دوره قاجار که روحانیت نیرو گرفت، نه به این سبب بود که روحانیت نیازی به سلاطین قاجار داشت، بلکه قاجار به سبب بی‌ریشه‌ای خود و درک این مطلب که در جامعه اسلامی ایران، مشروعیت نقش اساسی در تداوم حکومت دارد، به روحانیت متوسل شدند، اما روحانیت در این دوره نیز به شهادت تایخ، هرگز مصالح و دیدگاه‌های شرعی خود را در برابر خواست قاجار نادیده نگرفتند و همواره نسبت به مشروعیت سلاطین قاجار به دیده تردید می‌نگریستند.

اما روشنفکرانی که نویسنده به عنوان سمبل آزادی از آنان یاد می‌کند، بیشتر افرادی هستند که سابقه آنان کاملاً مشخص و مشهود است. وی در حالی که از افرادی همانند ملکم خان و مستشارالدوله دفاع می‌کند و آنان را مدافعان و منادبان آزادی می‌داند، از افرادی همانند جلال که سردمدار مبارزه با غریب‌دگی و استعمار بودند را لجن مال می‌کند.

با نگاهی به دیدگاه‌های وی این احساس به خواننده دست می‌دهد که راقم این سطور فردی است که همانند آخوندزاده تنها راه رشد و کمال ایران را تقلید بی‌قید و شرط از غرب می‌داند و هیچ‌گونه عقل و تدبیری برای عنصر ایرانی قایل نیست و عقده‌های سرکوب شده وی را به سوی این اظهار غیرعلمی و مغرضانه سوق داده است.

...اما پرسش اصلی

نویسنده در این کتاب مهمترین علت ناکامی مشروطه را تقلیل مفاهیم مشروطه توسط روشنفکران و روحانیون می‌داند. و این فرضیه اصلی نویسنده در این کتاب می‌باشد. به عبارت دیگر به ادعای او تنها نام مشروطه بود که از غرب به ایران آمده اما محتوای آن تعریف شد و ثمره آن چیزی غیر از آنچه از غرب شکل گرفته بود شد و آن هم مشروطه از نوع ایرانی بود. و این تقلیل‌گرایی و تلاش برای هماهنگ کردن مشروطه با فرهنگ بومی و دینی موجب انحراف مشروطه گردید.

اما این فرضیه با دو چالش اساسی روبروست: نخست از نظر روش شناختی و دوم از منظر نظریه‌پردازی.

در حالی که فرضیه اصلی این کتاب تقلیل‌گرایی است، اما با نگاهی به محتوای کتاب

مشاهده می‌کنیم که تنها بخش بسیار جزئی از این کتاب به این بحث اختصاص یافته است. یعنی نویسنده صرفاً ادعا کرده است اما چنانکه قبلاً نیز گفته شد، بخش مختصری از این کتاب به خود مشروطه می‌پردازد و از این بخش مختصر نیز بخش بسیار جزئی به این مطلب می‌پردازد. که آن هم صرفاً به ادعاهای نویسنده و ذکر منابعی نه چندان مرتبط خلاصه می‌شود.

مهمترین مشکل روشی در فرضیه اصلی مشکل مبنایی است. در این کتاب در هیچ جا بیان نشده است، که مشروطه واقعی چیست و چگونه باید در ایران شکل می‌گرفت؟ آیا اصلاً امکان تحقق مشروطه با همان مؤلفه‌های موجود در غرب در ایران امکان داشت؟ و اگر امکان داشت، چه عواملی می‌توانست تحقق مشروطه غربی را در ایران تضمین کند؟ در مجموع نام کتاب مشروطه است، در حالی که مفهوم مشروطه چه از نوع ایرانی - به ادعای نویسنده - و چه از نوع غربی در این کتاب مجهول است.

از سوی دیگر وی پس از این ادعا بدون آن که به بحثهای مقدماتی و منطقی مربوط به تقلیل‌گرایی بپردازد، در جستجوی یافتن مقصر است. و تمام تلاش خود را بر این امر متمرکز کرده است. غافل از آن که ابتدا باید مبانی جامعه‌شناختی، سیاسی و اقتصادی چنین تحولی تبیین شود و سپس به مباحث حاشیه‌ای از قبیل یافتن مقصرین و... پرداخته شود.

چالش مهم دیگری که در برابر فرضیه اصلی این اثر قرار دارد، مشکل فرضیه‌ای است. به عبارت دیگر این که اصولاً تقلیل‌گرایی بد است و تقلیل‌گرایی موجب شکست مشروطه شد، خود اول کلام است. بر عکس فرضیه نویسنده اگر مشروطه در کشور ما دچار تقلیل‌گرایی نمی‌شد، جای تعجب و شگفتی داشت و اصولاً این امر، امری طبیعی و شایسته است.

به عبارت دیگر هیچ اندیشه‌ای را نمی‌توان در طول تاریخ بلند بشر یافت که در جابجایی از خاستگاه دچار تحول و دگرگونی نشده باشد. وجود تفسیرهای مختلف از یک نحله فکری خود شاهد مهمی بر این واقعیت است، که ایستارها، اندیشه‌ها، شرایط و محیط فکری تأثیر اساسی بر اندیشه انسان می‌گذارد و اصولاً هر انسانی می‌کوشد، امور را با توجه به سازمان فکری و منطقی خود، تفسیر کند که علم هر مونتیک به طور مبسوط به فرایندها و مراحل تفسیر متون

و مفاهیم پرداخته است.

به عنوان نمونه اندیشه مارکسیسم و کمونیسم در طول حیات خود در کشورها و ملل مختلف به گونه‌های کاملاً متفاوت عرضه شد. حتی در شوروی سابق نیز مارکسیسم دوران لنین و استالین به یک گونه نبود چه رسد به کشورهایمانند چین و....

مسأله مشروطه در ایران نیز از این واقعیت بدیهی مستثنی نیست. تفکری از غرب در چارچوب کلیاتی به کشوری با فضای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خاص به خود وارد شده است. بی‌شک در چنین فضایی تفسیرها و برداشتهای متناسب با سازمان فکری، عقیدتی و فرهنگی جامعه بوده است و هرگز نمی‌توان انتظار داشت که یک ایرانی با پیشینه ایرانی درست همانند یک غربی با پیشینه غربی بیاندیشد. چنین انتظاری نه تنها محال است که در صورت امکان، وهن ایران و ایرانی است. به این معنا که ایرانی نه تنها هویتی ندارد بلکه موجودی بدون اندیشه و تفکر است که صرفاً باید همان گونه بیاندیشد که غربی‌ها می‌اندیشند.

اما بر فرض این که بپذیریم تقلیل‌گرایی بد است، اما در این که رهبران مشروطه معنای مشروطه را نفهمیدند و به دلخواه خود آن را تفسیر کردند نیز مناقشه وجود دارد، در طول سالهای مشروطه رسایل و کتابهای بسیاری منتشر شد، که به خوبی نشانگر تلقی و درک صحیح رهبران مشروطه از مفهوم کلی مشروطه است. بحث مجلس، آزادی و حریت، ملت و دولت و.... به خوبی در آثار آنان منعکس شده و نشان دهنده درک و تلقی نسبتاً صحیح آنان از مفاهیم مشروطه است.

اما به نظر می‌رسد برخلاف آنچه آجدانی ادعا می‌کند که علت عدم موفقیت مشروطه تقلیل‌گرایی بوده است، باید گفت ریشه شکست مشروطه چیزی نیست جز نگاه غیر ابزاری و ماهوی به مشروطه.

به عبارت دیگر تمامی رهبران مشروطه فراموش کردند مشروطه صرفاً قالبی که به عنوان اداره جامعه می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد، و دادن محتوا در اختیار نخبگان است. مشروطه نظام پارلمانی است. اما این که محتوا چگونه باشد در دست نخبگان جامعه است.

مشروطه خواهان نگاهشان به نظام مشروطه نگاهی غیر قالبی و اصیل بود که در دل خود، محتوا را هم به همراه داشت. نگاهی که متأسفانه آجودانی نیز در آن گرفتار آمده است. مفهوم نظام مشروطه آنچنان پیچیده نیست که قابل فهم نباشد، نظام پارلمانی نه چیزی فراتر از آن. مشروعه خواهان نیز در واکنش به دیدگاه مشروطه خواهان که برای مشروطه، اصالت و محتوا آن هم با محتوای کاملاً غربی - آن گونه که آرزوی آجودانی است - قایل بودند، به میدان آمدند و آن را خطری برای اسلام تلقی کردند و به یک معنا هر دو، دو سر افراط و تفریط بود.

مشروطه از نظر ارزش محتوایی صرفاً قالبی است که اگر محتوای اسلامی در آن ریخته شود، اسلامی می‌شود و اگر محتوای غربی در آن باشد، شکل غربی به خود می‌گیرد. حتی در خود کشورهای غربی نیز نظام پارلمانی به شکل‌های مختلف و با محتوای گوناگون دیده می‌شود.

و در یک کلام به صورت اجمال می‌توان گفت، نگاه غیر ابزاری به مشروطه، یکی از مهمترین عوامل شکست این حرکت است.

در پایان نکته‌ای که نباید مغفول بماند، خلأ موجود در فعالیتهای علمی در باب مشروطه است. خلأئی که راه را برای رشد و استقبال از چنین کارهای ضعیفی فراهم کرده است. کتابی با این مشخصات به سبب همین فقر موجود در منابع، چندین بار در مدتی کوتاه در شمارگان ۵۰۰۰ به چاپ رسیده و مورد استقبال قرار گرفته است و این نشانگر بحران در فعالیتهای علمی و تاریخ معاصر ایران است. مختصر فعالیتهایی که در این زمینه نیز انجام شده است بیشتر توسط محققین خارجی بوده است. البته فعالیتهای کمی مانند برگزاری یکصدمین سال نهضت مشروطه برگزار می‌گردد، که آن هم به سبب نگاههای جناحی رنگی غیر علمی یافته است. چنین شرایطی سبب شده است کتابی که برآستی جز مطالبی برگرفته از تحقیقات «فریدون آدمیت» و پراکنده گویی‌های کلی چیزی ندارد، به سبب خلأ علمی موجود مورد استقبال قرار می‌گیرد که این امر رسالت نخبگان را دو چندان می‌کند.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی